

## نعره مستانه (فصل اول تا چهارم)

بعد از ظهری باخودم گفتم علی الله بزن برو تو بزرگراه و یه نعره مستانه بکش... رفتم. افتادم تو 215. پنجره دو طرف ماشین باز... راندم و نعره زدم. وقتی خبردار شدم که دیدم دوربرم پر ماشین پلیسه و همه دارند بوق می زنند و چراغاشون بلیپ بلیپ می کنهو بزرگراه بند اومده. زدم کنار پلیسی با احتیاط آمد جلو... گفت مشکل؟ گفتم ندارم. گفت پس چرا دادمی زدید؟ گفتم آقای پلیس این نعره مستانه بود داد نبود که... فوری دستگاهی درآوردو گفت: نفس بکش. کشیدم. بعدش با یه دستگاه دیگه دست و پا وسرو کردن وقوزک پام را آزمایش کردند. نه مست نبودم، حتی یه ذره الکل تو نفسم نبود. گفتم آقای پلیس من که گفتم نعره مستانه و توضیح دادم... سال نو ماست و ما نعره مستانه می کشیم. گفت سالی چند بار از این نعره ها می کشین؟ گفتم عجالتان سالی یه بار.. گفت خدا را شکر که سالی یه دفعه اس وبعد شروع کرد تو ماشینم گشتن.

”سیگار هم که می کشی؟“

گفتم بعد از نعره مستانه سیگار می چسبه. گفت دارویی چیزی مصرف می کنی؟ گفتم نه والله، نعره مستانه کار به این چیزا نداره. گفت تاحالا پیش روان شناس رفتی... بعد گواهینامه ام را گرفت نگاهی کرد وگفت: باید همین حالا یه تست خون بدی اگر معلوم شدکه مست نیستی اون وقت باید یه روانشناس تصدیق کنه که حالت خوبه و می تونی راندگی کنی... بعد شنیدم که به همکارش گفت یه چیزی زده که قاطی کرده. یه دراک.. ناشناخته احتمالاً مال همون طرفای خودشون.

## 2

دیشب دیر وقت رسیدم خونه. بردنم پیش روانپزشک. گفتم بی خیال همه چی، من که چیزیم نیست مبادا که اونا چیزیشون باشه. تا پلیس پرونده ه را بدهد به روانپزشک ماندم تو سالون انتظارتنها. گفتم بدم نیست برای خودم گل اومد بهار اومد بخوونم و شروع کردم به خووندن. وسط ترانه خانم پوران بودم که پلیس اومد بیرون وگفت: نوبت شماست. روانپزشکم زن زیبایی بود. چشم آبی، موهای بور صاف ویه عینک گت وگنده. وارد که شدم دستش را دراز کرد: مارلی... گفتم منیرو... لبخندی زد که از توش هیچ نفهمیدم... نشستم روی کاناپه، خودش روی مبل. گفت: آزمایش الکل منفی بوده. گفتم من که گفتم پلیس این جا خنگه... هزار دفعه توضیح دادم که نعره مستانه ربطی به الکل نداره... دوباره لبخند زد. گفتم پلیس ایران باهوش تره می دونه کی مسته کی هوشیار... گفت صدات خیلی قشنگه چی می خووندی؟

گفتم ترانه ای که وقتی بهار می شه همه می خوونن.

گفت می تونی معنی کنی؟

.گفتم بله معنی هم می کنم. بعد شروع کردم. اول آهنگش رازدم.

ددریم دریم دریم دریم دریم دریم دریم

گفت این یعنی چه؟ گفتم یعنی نمی فهمه که این آهنگه؟... بعد برای این که حسابی بفهمه شروع

... کردم به بشکن زدن

گل اومد بهار اومد می رم به صحرا

مارلی گفت چرا بیابان؟ توییابان که گل نیست

دورغ که خناق نمی آره.

گفتم بهار بیابونای ایران پر گل می شه.

گفت چه کشور زیبایی.

درد دریم دریم دورم دور  
عاشق صحرایی ام بی نصیب و تنها  
دلبرمه پیکر گردن بلورم  
از سفر طوق طلا برات می آرم

مجبور شدم یه نیم ساعتی توضیح بدم . مونده بود که برای یه گردن بلور برای چه آدم باید طوق بیره حتی اگه طلا باشه. وقتی بهش گفتم این ترانه مال پنجاه سال پیشه آه از نهادش در اومد. گفت یعنی تو کشور شما زن ها می تونستن به هم ابراز عشق کنند.. بعد به پروندم نگاه کرد و گفت تو شوهرداری؟ ..جا خوردم و باخوادم گفتم و اوایلا یعنی راس می گه؟ دلم می خواست یه جوری بفهمم اسم شوهرم کیه؟ گردن کشیدم چیزی ندیدم. گفتم یکی از بدبختی های شما اینه که نوشته ها رو باور می کنین. نگام کرد. توضیح بیشتر ندادم. گفت تو بچه که بودی می تونستی آواز بخونی؟ گفتم ببین استوپ! همین جا نگه دار. نزن به صحرای فروید... این ربطی به کودکی مودکی من نداره . من تو بچگی این قدر خوندم و رقصیدم که هنوز قهقلم درد می کنه، بعد باخوادم گفتم همین جا باید حالشو جا بیاری ... می دونستم که روشنفکرای امریکایی عاشق این اند که تمام بدبختی های دنیا را گردنشون بندازی . گفتم برای همین می گم شما عقب مونده و خنگین چون برای همه چی یه چهارچوب دارین یه قاب. اگه کسی آواز بخونه می رین تو کودکی اش. معنی مستی بدون مشروب را نمی فهمین، وقتی هم ... مست می کنین قانون نمی زاره جیکوتون در بیاد. نمی تونین نعره مستانه بکشین.

گفت تا قبل ازده شب تو خونه می تونیم بلند آواز بخوونیم  
گفتم خنگول نعره مستانه مال چهاردیواری خونه نیست. باید بری صحرا، خیابون، بیابون کوچه. گفتم ملتی که نفهمه خونه جای داد و فریاده به درد لای جرز می خوره. حالت صورت مارلی عوض شده بود. به نظرم رسید که می خواد سر از فرهنگ ما در بیاره.  
گفت من موندم که شما چه جور بدون درینک مستی می کنین؟  
گفتم شما نمی فهمین. شما که برای دوسال دیگه تون برنامه دارین و می دونین که چهارسال دیگه تو ... سیاه چاله های فضایی چه می شه و و چند سال از انفجار بینگ بنگ می گذره.

گفت شاید اگر توضیح بدی بفهمم. گفتم باشه سعی خودمو می کنم اما اگر نفهمیدی یه نعره  
مستانه طلب

گفت قبول

گفتم ببین شما حتی برای دویدن هم دستگاه دارین. می رین رودستگاه و می دوین برای رفتن از این خونه به اون خونه هم از دستگاه گوگل استفاده میکنین تا نقشه بهتون بده ... زندگی  
. شما به دستگاه وصله  
. گفت درست

گفتم همه چی شما براساس نقشه و برنامه اس ... زندگی برای شما یعنی کار. همه چی برای شما یعنی کار. سینما رفتن ورزش کردن دویدن ... شما خیلی وقته زندگی نمی کنین فقط نقشه می کشین و کار می کنین. گفت خوب برای پیشرفت بشریت ... حرفش را قطع کردم گفتم بشاش توش . بشریت وقتی خوشه که خوش باشه. شما با این کارتون خوشی رو از بشریت گرفتین. برای همه چی نقشه کشیدن و برای همه چی برنامه ریختین. اصلا چی گیرتون اومد رفتین کره ماه؟ حالا ما که نرفتیم چه چیزی از شما کمتر داریم؟ آخه این چه زندگی گهیه که حتی برای یه سفر سه روزه از دوسال پیش نقشه می کشین اونوقت تازه می خوای معنی نعره مستانه را هم بدونی هرگز هرگز...

هاج و واج نگاه می کرد. از حالتش فهمیدم که نه تنها پلیس های امریکا بلکه روانشناسانشون هم خنگند .. گفتم خانم جان..... من هرچی توضیح بدم شما نمی فهمین ...گفت نه تو خوب انگلیسی حرف می زنی . گفتم ببین حتی اینم نمی فهمی که مقصودم زبان نیست. شما نمی

فهمین... چطور یه آدمی که برای سفر به کره مریخ برنامه می ریزه زبون یه آدمی رو می فهمه که بی خیال همه چیزه؟ که حتی نمی دونه دیکه بعدش چه می شه... چطور این دوتا آدم می تونن زبون همدیگه رو بفهمن؟ حالا سگرمه هاش رفته بود توهم ومنتظر که من توضیح بیشتر بدم. منم دادم دمش. گفتم حداقل دخل این یکی رو که می توونم بیارم.

گفتم مارلی خانم شده یه ماه بدون سرخر صورت حساب ها یاهمونی که شما بهش می گین بیل سرکنی؟ نه نشده بود.. گفتم بفرما! ما صورت حساب نداریم به کلی نداریم! همین که شکمون سیر بشه خودش خوبه. نشد هم نشد. اون دنیا که هست. دنیایی که... روزی روزگای همه مون توش سیر می شیم. گفت: توضیح بیشتر... افتادم رو دور(هر وقت کسی از من توضیح بیشتر می خواد می اقم رو دور) گفتم دخل همه تهاجم های فرهنگی رو درمی آرم تا بزرگون ما این همه مجبور نشن پشت بلند گوهاداد بززن.. خوب خودمو تکوندم. پندارنیک و گفتارنیک و کردارنیک رو گذاشتم تو قوطی تا برند کشکشونو بسابن وسه تای اصلی را کشیدم. بیرون مثل ماه می درخشیدند. اون وقت باخیال راحت از مارلی پرسیدم: می دونی راز موفقیت ما ایرونی ها تو چیه؟ گفت از کجا بدونم؟ گفتم درست الان بهت می گم. سه جمله بیشتر نیست: اول به تخم. دوم کون لکش. سوم به یه ورش. حالا دیگه حسابی گیج شده بود. گفتم عزیزک گیج نشو دونه به دونه حالت می کنم. جوری حالت می کنم که بتونی از این به بعد راحت زندگی کنی. چشم مارلی درخشید. لب هاشو جمع کرده بود و از زیر عینک جوری نگام می کرد که انگار خودش کشف کرده. کیف کردم از حالتش، این بود که باخودم گفتم این دختره پناه بر خدا انگاری اصلا امریکایی نیست. جون می ده که هرچه می دونم یادش بدم. نفسی تازه کردم و گفتم مارلی اولی یعنی هرچه تقلا کردی که به جایی یا چیزی برسی و نرسیدی بگی به تخم

و ادارش کردم که تکرارکنه. براش آسون نبود. حرف خ را نمی تونس درست بگه. گفتم سختی این کلمه واسه اینه که شما ها تخم ندارین و به جاش یه ذره عقل دارین که به هیچ درد بی درمونی نمی خوره. حالا بریم سر دومی. اگه کسی منتظرت گذاشت، ولت کرد، غارتت کرد و دورگو و حقه باز از کار درآمد. شازده بود شد بزه کار عاشق بود شد تبه کار گدا بود شد طلبکار بگو کون لکش (بعد براش توضیح دادم که کون لق یعنی چه (راستی یعنی چه) حالا به یه ورش

سومی خیلی سخت بود. نمی دونستم چه می گم اما نمی تونستم ترمزمو بکشم. فک می زدم و همین جور جلو می رفتم. هرچه دم دستم بود می اومد تک زبونم... مارلی هم حسابی رفته بود تو نخ به یه ورش... نمی دونم چقدر گذشته بود که پلیس زد به در و تو اتاق سرک کشید و گفت که وقت کاری تمامه و باید بره. گفتم وقتشه. گفتم مارلی کار و بار وزندگی به یه ورش این پلیس رو اگه رد کنی. اونوقت درست حسابی می تونم بگم که یاد گرفتی.

مارلی گفت به یه ورش.. من حالا حالا کار دارم باید بمونم. گفتم ای جان چه خوب یاد گرفتی اما همین توضیح راه هم نباید بدی. گفت اصلا به یه ورش بریم بیرون. گفتم حالا شد. مارلی کیفش را برداشت از رو میل بلند شد. کفش و کلاه کرد و جلوی چشم گشاد مامور پلیس زدیم بیرون. دم در مارلی به پلیس گفت کون لکش.

عجبا از این همه استعداد حیرت کردم. پلیس مانده بود میون لنگه در. گفتم مقصود مارلی خانم اینه که شما برو

مارلی گفت منیرو راست می گه تو برو ما هم به یه ورش  
پلیس بروبرنگاه می کرد... بعدش دیدم موبایلش را در آورد  
گفتم مارلی به تخمم  
گفت به تخمم

توراه مونده بودیم کجا بریم گفت: بار  
تو کازینو عرق بود و ورق و همه چی ارزون . نشستیم پشت بار. مارلی گفت شراب و من هم که  
گفتم کون لق دنیا یه کمی حال... عرق سگی. نداشتند. لکل طبیی؟ نداشتند... گفتم سگ خور هرچی  
آوردی آوردی فوقش کور می شیم دیگه . جانی واکر آورد. گفتم نمی رسه به الکل طبیی ولی باز  
شکر  
مارلی به جانی واکر نگاه کرد وگفت منم از همین می خوام . گفتم مارلی اگه پلیس بگیردت؟

گفت به تخمم . گفتم ای جان بزن بریم . رفتیم . نه خراباتی بود و نه مغانی. تو بار بودیم و مارلی سؤال  
پشت سؤال و... منم زده بودم به سیم آخر انگاری... گفتم کمی هم از عرفان و صوفی گری بگم که  
بد نیست . گفتم مارلی چون زمین می چرخه ما هم باید بچرخیم . گفتم تو این دنیا یا یونیورسی که شما  
می گین هیچی سر جاش نیست ما هم نباید یه جا نشینی کنیم. گفتم بوگند می گیرن ادمایی که یه جا  
بمونن، حتی اگه تو بغل یکی خیلی بمونن بو گند می گیرن هر دو... مست بودم دیگه می گفتم  
... مارلی هم مست شده بود خودشو تکون تکون می داد و با اهنگ گل اومد بهار اومد می خوند به  
.. یه ورش... کون لقس... به تخمم... طوق طلا

خیلی کیفور بود. مارلی دید نگاهش می کنم گفت: یادم بده، یادم بده چه جوری نعره مستانه بکشم.  
گفتم داری یاد می گیری عزیزک... هرچی یادم می اومد می گفتم . می گفتم مارلی اگه به گیسوی  
. پریشون رسیدی خودتو نگه ندار. اگه به یه نردبون رسیدی برو بالا اگه یه چاه دیدی برو پائین  
مارلی گوش می داد و به نظرم بطری جانی واکر نصف شده بود. زبون مارلی سنگین و چشمش برق  
می زد

گفت منیرو این، این که تو ازش حرف می زنی... از نربان برم بالا از چاه برم پائین این نعره زدن  
ها اسم مکتبش چیه؟  
گفتم مکتب خرابات  
گفت: توضیح

خب دوستان من فکم افتاده شما توضیح بدین. شما به مارلی بگین خراباب و خراباتی یعنی چه.

## فصل دوم

نمی دونم چه موقع من و مارلی از پشت بار بلند شدیم، چه جوری بلند شدیم؟ یادمه مارلی هی دامنش  
را تاب می داد و می گفت به یه ورش. منم که شلوار پام بود می خواستم حالیش کنم که باید بگه به این  
ور و به اون ورش... بعدش صدای آدم ها بود که همه باهم می خوندن به این ور و به اون  
ورش... و دوتا دست که اومدومارلی رو که می خواست بره رو پیشخون بار به زور پائین آورد  
و حرکت... یه مشت سروگردن با ما می چرخیدن . منم به دو زبون می خوندم... من مست و تو  
دیوانه... مارا که برد خانه... مارلی هم زورمی زد یه ضیط صوت کوچک از تو کیفش دربیاره  
و دائم می گفت این می توونه تاصبح صداتو ضیط کنه تا صبح یادمه کیف مارلی که افتاد ضیط  
صوت هم باهانش اومد بیرون. من کیف رو برداشتم مارلی ضیط صوت رو. بعدش کیف خودم و کیف  
مارلی رو دادم به بارمن که نمی دونس چه جوری مارو دک کنه . به نظرم بارمنه ترسیده بود. شاید

از صدای آدم هایی که هنوز داشتن می خوندن به این و روبه اون ورش. گفتم ببین آقای عزیز نعره مستانه ترس نداره ... ما خودمون اسم رسم داریم.. کلی می ترسیم و حواسمون هست این که می بینی روانپزشکه منم به نظر... یادم نیومد چکاره ام. از تک و تا نیفتم گفتم به هر حال هرچی باشم ترس نداره. این پول این کارت اعتباری ... هر چی می خوام... تاکسی ... بعدش جلو بار تو خیابون بودیم و مارلی دست هاشو به هم می زد و می گفت دو تا دوتا تاکسی و من هنوز داشتم می خواندم مارا که برد خانه. بار من هم دائم می گفت اوکی اوکی تاکسی ..

تاکسی ها که اومدن مارلی ویرش گرفته بود که تو خیابون وایسه. می گفت به یه ورش. گفتم ای داد و بیداد حالا بیا جمعش کن... این بود که پریدم تو تاکسی اولی. بار من کیف رو داد به راننده. گفتم چرا فس فس می کنی برو دیگه. تاکسی راه افتاد. نگاه کردم بار من داشت به زور مارلی رو سوار تاکسی می کرد. داد زدم: مارلی این بود اون خراباتی که گفتم....

### فصل دوم نعره مستانه

به مارلی می گم: بدون ما ایرونی ها دنیا به مفت نمی ارزید. فووش جایی می شد مثل بهشت. نه خراباتی بود و نه مغانی و نه می و میکده ای. بروبر نگام می کنه. حالاس که به زنه به نژاد پرستی و از این ماس ماسک ها... توپم پره و جا نمی زوم... می گم به جای این که دنبال ستاره های آسمون بگردین و هی کلهکشون بشمارین، برین ببینن چند میلیون نفر از زمان زکریا تا حالا نعره مستانه زدند؟ مارلی دوسه باز مثل عروسکای باربی پلک می زنه. می گه: فرید زکریا؟ (مقصودش مفسر سی ان انه) می گم نه خنگه، زکریای رازی... اگه نبود نه تو این جا بودی نه من. نه فرید زکریا... می گه اهان. می گم کی می خواین یه کم بیشتر از نوک دماغتون ببینن؟ یعنی این همه شراب، این همه ودکا و یسکی؛ تکیلا و میکلا؛ این همه سال ریختن تو خندق بلا اون وقت یه ثانیه فکر نکردین باعث بانای این همه خوشی کی بوده؟ می گم خوشی و یادم به ناخوشی ها می افته، به روم نمی آرم و می بارونم رو سر مارلی که می خوام گیسو شو بگیرم و بزمنش... می گم هرکسی تو دنیا وقتی یه جرعه می ره بالا اول باید به سلامتی ما بزنه... مارلی یه جرعه می زنه و می گه سالوت می گم ای ول این شد، حالا دختر خوبی شدی. می گه مگه نبودم؟ می گم مارلی من حالا نمی خوام بزمن جاده خاکی یه دقه از کله من برو بیرون بعدش به همه چی می رسم. اون وقت رو می کنم به شما می گم کجا بودم؟ اها ...

وقتی وارد خونه شدم دیدم قیصر قیصر سابق نیست. گفتم یعنی این قده پاتیلیم که قیصر رو این جوری می بینم؟ رنگش، قدش، تازه بویی که می داده بوی بینه حموم نبود... گفتم قیصر تو که این رنگی نبودی لامپ تو خودت روشن کردی؟ بعدش این قد و بالا چیه به هم زد؟ یعنی فقط تو مستی ما قد می کنی؟ بعدش گفتم نگی اینو بیارو اونو بده ها یه راست می خوام برم بخوابم.. بعد از این که این همه شیر شدم و این حرفارو به قیصر زدم از خودم خوشم اومد. همین موقع بود که دیدم قیصر تو کیفم می گرده: گفتم باز می خوام پولامو ورداری؟ یعنی پول تمام زن های چمشیدیه رو برداشتی بست نیست؟ یعنی پول کنیزو رو برداشتی بست نیست؟ کوفت بشه قیصر یعنی تو کیفم می گردی که بازم پولامو... دق بیاری دق بیاری قیصر. قیصر مثل سابق نبود. جیک نمی زد. فقط آروم مثل پرگاه بلند م کرد. گذاشتم رو یه تختی که تخت خودم نبود. گفتم پناه بر خدا این تخت دونفره رو تازه خریدی؟ بعدش دیدم وایساده کنار تخت گفتم حالا که این قده مهربونی چرا معطل می کنی؟ گفتم یانگفتم نفهمیدم. زبونم سنگین شده بود و داشتم تویه جای دنیا فرو می رفتم.

خمار دوشین به یه ورش، چشم که باز کردم دیدم قیصر که نه اندی روبروم ایستاده. گفتم خدا نکنه تجاوزی مجاوزی.. دست زدم به پاهام... خیری نبود. نه جای نیشگونی که درد بگیره نه جای دندونی که دندون دندونم کرده باشه. گفتم تو که عراق نیستی امریکایی ها بهت تجاوز کنند تو یه

زنی و اینا خیلی وقته از زنا سیرمونی گرفتن. همون جا می خواستم بگم امریکا امریکا مرگ به نیرنگ تو اما بعد یادم اومد که سی سال گذشته و آدم آگه باشه باید تغییر کنه. رفتم رو شعارهای اصلاحات. هی گشتم چیزی پیدا نکردم. هی گشتم هی گشتم تا رسیدم به آخر اصلاحات به تسامح و تسائل — بعدکیف مارلی رو دیدم تو دست اندی. گفتم وای خدا به داد مارلی برسه. اصلا بگو مست نه قیصر هیچ زنی رو وقتی من نباشم تو خونه راه می ده؟ اصلا یه بالش بهش داده بخوابه؟ اصلا ننداخته باشدش تو کوچه. تو کله م داشتیم دورورمی داشتیم و مصیبت دربردی های مارلی رو می خورندم که اندی گفت من اندی دوست پسر مارلی هستم و مارلی زنگ زده... بعدش لبخند زنان گفت منیرو — تا قهوه حاضر بشه می خوام دوش بگیرم؟

بریدم! یعنی من تو امریکا بودم؟ یعنی این جوری می شه از خواب بلند بشی؟ گفتم یه وقت نکنه فضا بازی دربیاری بگی قیصر چه میگه ها. بگو کون لکش و بلند شو برو. رفتم. اندی با لبخندش و ایساده بود همان طور که قیصر با اخمش و ایمیه... تو حموم دیدم ای داد بیداد مگه شاه می خواسته بیاد یا اسناداری، چیزی... این چه فرشیه کف حموم این گلدونا این گلا این عکس هایی که رو درودیواره و روزنامه. خمیردندونا مسواکای نو و دست نخورده کرم ها... یه دفعه یادم اومد که شش سال پیش که تازه اومده بودیم ماهم کلی چیز میز خریدیم تا حموم درست کنیم اما گفتیم فردا... چون... باخودم گفتم تا برسم خونه حموم و ممو دک و درست می کنم و بعد رفتم زیردوش و گفتم بدم نیست یراش یه آوازی بخونم. قیصر که نیست اما هر چه زور زدم شعری یادم نیومد به جز انا دیک من الهندی داستان یه خروسی که تو کتاب کلاس سوم ابتدایی خوانده بودم. هرچه گل و بهار و پرند و مرند بود از تو کله م رفته بودن و فقط خروسه مونده بود. گفتم نکنه مغزم عیب و ایرادی پیدا کرده یه بار دیگه زور زدم. باز رفتم کلاس سوم ابتدایی... کس نخارد پشت من جز ناخن انگلشت... باز تقلا کردم رفتم کلاس دوم ابتدایی... وقتی جیک جیک مستونت بود... بعدش رفتم کلاس اول بعدش پنج سالگی گفتم این جوری که بری باید از تو رحم ننه ت براش آواز بخونی... بعدش ترسیدم باز اومدم کلاس سوم گفتم هرچه باشه ابرومندانه تراز اون جاس... تازه ای بابا این که نمی فهمه توچی می گی هر چی یادت اومد بخون. خوندم انا دیک و من الهندی جمیع وقد... این جاش که رسیدم موندم. بقیه ش یادم رفته بود. گفتم باز یه دوری بزن تو کلاس سوم ابتدایی ببینم چیزی گیرت می اد هیچی نبود... فقط قوقولو قوی نیمه تموم خروسه بود. گفتم مرده شور خروس و مروس هرچه هست و نیست رو بپرن سوت بزن سوت. اما سوتی که از دهنم در اومد سوت آژیر خطر بود. فوری در دهنم محکم گرفتم که بلوا به پا نشه. همین موقع دست اندی رو دیدم که یه حوله تروتمیز رو گذاشت رو جاحوله ای... آژیر قرمز شد کلمه... چرا خودت نمی ای داخل عزیزک... نخیر اختیار زبونم دست خودم نبود. لبامو میون دندونام گرفتم و گاز زدم. حوله رو پیچیدم دور خودم و گفتم بدم نیست باهمین حوله برم سر میز صبحونه و خیال کنم تو امریکام... اومدم که با حوله بیام بیرون اما خیلی زود واگشتم گفتم یه وقتی قیصر نفهمه بیاد اندی رو لت و پار... ..

بوی قهوه بوی نان برشته... روی میز همه چی آماده. نکنه هنوزمستم؟ یعنی مردمان این جوری صبحونه می خورن؟ نشستم رو بروی اندی قهوه، اول من- نان برشته، اول من — آب پرتقال اول من — گفتم کاشکی می شد یه بیست و چهار ساعتی همین جا می موندم تا ببینم این امریکایی ها نهار و شامشون رو چه جوری می خورند... همین موقع اندی گفت که خیلی زود فهمیده چه اتفاقی افتاده چون مارلی که توبار بوده به او پیغام داده. آروم حرف می زد. بعدش گفت چه لبخند قشنگی. نگاه کردم پشت سرم ببینم با کیه هیچکی نبود. مهلت ندادم چپ و راست خندیدم تا عشق کنه و او دائم می گفت اوکی هستی؟ چیزی لازم نداری و آخرش: برسونمت؟.. تو دلم گفتم دلم می خواد عزیزک ولی تاکسی. اون وقت کیف مارلی را برداشتم گفتم به یه ورش و اندی را ماچ کردم و زدم بیرون

تو بزرگراه دوسه بار می خواستم نعره مستانه بزنم اما به جاش سوت آژیر خطر از دهنم آومد بیرون. برای همین در دهنمو گل گرفتم. خیلی زود فهمیدم می شه در دهنو گل گرفت اما در کله رو نه. دلواپس مارلی بودم. نکنه قیصر جوش آورده باشه و جلو مارلی سرشو زده باشه به دیوار؟-قیصر هر وقت جوشی می شه سرشومی زنه به دیوار - نکنه قیصر که راست تو چشم هیچ زنی نگاه نمی کنه جرواچرش کرده باشه و گفته باشه ناموس من کو ؟

کم کم داشت برای بی کسی و تنهایی قیصر گریه م می گرفت که رسیدم .

مارلی انگار تازه از خواب بلند شده باشه خمیازه می کشید و قیصر برخلاف همیشه لنگه ابروشو بالا نبرد و یه چشمی نگام نکرد( اما خودمونیم انگار ملک مطیعی این کارو می کرد نه بهروز وثوقی ) مارلی رو بوسیدم گفت: چه بوی خوبی می دی ؟ گفتم ای وای تو دوش نگرفتی و پریدم تو حموم که سروسامونی بدم. بعد گشتم دنبال یه حوله تروتمیز. بی فایده بود یه ملافه درست و درمون پیدا کردم گفتم مارلی طبق سنت ما ایرونی ها هرکس اولین بار این جا حموم می کنه باید باملافه خودشو خشک کنه و باخودم گفتم ای جون مگه این سنت ها چه جور ساختن می شن بده دمش ... مارلی که رفت حموم قیصر گفت بهش بگو خودشو این جا ولو نکنه ها همون تو حموم خودشو بیوشونه. گفتم ای نازت برم که از مردی هیچ کم نداری. گفتم قیصر این مهمونه تازه تو همیشه مهمون نواز بودی ( کی می آد خرسواری ؟؟؟) زشته تا می آد بیرون باید یه صبحونه دست و پا کنیم. قیصر بدون این که ابروشو لنگه به لنگه کنه بلند شد و گفت گفت تو اون جاصبحونه خوردی؟ گفتم مفصل ... گفت نوکرتم محض خاطر تو ...

گفتم یه شب دوری چه تاثیری گذاشته ها . باخودم گفتم از این ببعد هرشب با مارلی می رم نعره مستانه می زنم و تا بتونم دیرمی آم خونه. گفتم این زنای ایرونی دم کون شوهراشون این قده می چسپن که تبدیل به گه می شن. آخه کی می تونست بعد از بیست سال زندگی قیصر رو جوری زیرو رو کنه که آشپزخونه رو تمیزکنه و صبحونه درست کنه ؟

سر صبحونه از مارلی پرسیدم خوب خوابیدی ؟

گفت آره ولی نمی دونم چرا این قد ر خواب سکسی می دیدم .

گفتم ای داد و بیداد حالاس که شروع کنه تعریف کردن ...

خواب های سکسی قروقاطی می دیدم

خدا رو شکر کردم که قیصر زبون بلد نیست وگرنه باتی پا مارلی رو می انداخت بیرون .

گفتم حالا بعدن تعریف کن مارلی ببین این پنیر ایرونی ها ببین چه مزه ای می ده

مونده بودم تو کله پاچه که مارلی گفت:

تنم کمی درد می کنه ، من عادت دارم رو تخت دونفره بخوابم.

صبحونه که تموم شد... مارلی گفت می خوام برم. گفتم تاکسی؟ قیصر گفت نه آجی من که نمی زارم کسی رو که باتو دوسته تاکسی ببره-قیصر به همه می گه آجی مگه خلافت ثابت بشه-فکر کردم ای

بابا پول بنزین به یه ورش ما که شش ساله این جائیم واین هرروز توخونه حموم رو بخار می ده به هوای حموم عمومی قمه شو تیز می کنه به بهانه خیانت، میانته ... بزار بره ،بزار یه گشتی بزنه توشهر، دلش که ترکید. گفتم قربون معرفتت قیصر چه جور من این همه سال تورو نشناختم نزدیک بود برم ماچش کنم که اخم کرد :

فقط بگو کمی خودشو جمع و جور کنه .اگه می خواد من برسونمش درست رو صندلی بشنیه اگه می خواد من بیرمش ...

یه ثانیه بعد قیصر رفت تو لب گفت راسی راسی دوکلوم زبون بلد نیستیم . نگفتم که شش ساله زورمی زتم بری کلاس نمی ری و یادش نیوردم که هر وقت می گفتم زبان، زبونشو نشون می داد و می گفت از این درازتر دیدی ؟

قیصر ومارلی که رفتند کیفم را برداشتم و رفتم تو اتاق خودم. گفتم این مدت قیصر تو کیفم نگشته باشه.( کار قیصرگشته تو کیف و تو کامپیوتر و تو چمدون... دائم تو چیزای من گشت می زنه)... همین موقع بود که ضبط صوت مارلی رو دیدم که خش خش صدا می داد .گفتم ای جان و نشستم رو صندلی جلو کامپیوتر گفتم ببینم که چی ضبط شده که اگه خواستم ماجرای مارلی رو بنویسم بتونم واقعی بنویسم و هی این شاخ و اون شاخ نپریم.

نمی دونم این قسمت رو چه جوری تعریف کنم ؟گاهی آدم قفل می کنه ...گاهی می گم فقط صداها و حرف ها را بنویسم برم جلو گاهی می گم نه پس خودم چه می شم؟ حالا کون لُقش ما می نویسم خوب شد نشد به تخم .

اول صدای مارلی: بخوون بخوون همونی که می خووندی و بعد صدای خودم ...مارو که برد خانه ...

سروصدا ...هممه شلوغ پلوغ

بعد صدای بارمن : این کیفش اینم کارتش به همین آدرس برو

آواز مستانه و آروم مارلی بعد خروپف مارلی

صدای بزرگراه

یعدش صدای راننده که درو واز می کنه وصدای مارلی :

اندی ، اندی ؟

حالا قیصر:

اندی مندی رو و لَش کن

یه چیزی می افته

باز صدای مارلی



اندی اندی

خودم اندیت میشم مندیت می شم

همه اینارو من می نویسم که تماشاچیون محترم فیلم قیصر خیال نکنند که من قیصررو از تو فیلم  
ورداشتم آوردم امریکا بدبختش کردم. مقصودم کسونیه که همیشه دنبال قاتل می گردند و خوششون  
می آد که قاتل زن باشه یا قاتلا رو همیشه زن می بینن ...

صدای قیصر: این که کیف اونه

صدای مارلی

کیفم کیفم

بیا بیا من باکیف چکاردارم

قیصر دورت بگرده یه چتول باهم بزنی

وصداها قروقاطی می شه :

از آسمون افتادی رو فرق سر من

یه چتول دیگه بزن حال بیای

ای درد بلات بخوره تو ملاجم

مارلی : خوابم (نامفهوم)

بیا ببرم بخوابونمت جوری که هیچ وقت نخوابیده باشی...

یه تخته دونفره تو این خونه نیست مصبتو شکر من که نمی دونستم تو می آی گلم

رو زمین می خوابیم زمین خدا

الان یه رختخواب برات می ندازم که شاه روش نخوابیده باشه

صدای مارلی : به یه ورش

صدای قیصر : قربون دوربرش

تو اولین و آخرین ... ای ماده سگ وحشی ای ملکوت

ملکوت ..

صدای قیصر بود که هی پسه می زد و می گفت ملکوت .. ملکوت



دستم خرخودشو می رونه: کاشکی آدما این جوری به هم می چسبیدن..

چی نوشتم؟ چه ترکمونی زدم؟ حالا چه جوری پاکش کنم؟ به همین زودی هم خودتو لو دادی هم به اطلاعات، اطلاعات؟ پس چه جوری این آقایون شاعر و نویسنده... از دخترمخترا نردبون می سازن؟ چطوری تله می زارن؟ یاد این که می افتم داغم تازه می شه. فکرمی کنم بدم نیست کمی خودمو بگیرم.... می نویسم: ببخشید من قهوه نخوردم هنوز خواب‌آلودم و در فضای داستانی هستم که می نویسم - (چه داستانی؟) جوابی نمی آد. وای که رفت. دو دلم که بزنم به چاک یا بمونم. هنوز تو کف چسبیدن آدم ها هستم که یه پنجره باز می شه.

منیرو خانم کلماتی که شما در نعره مستانه بکار می برید دیگه این جا استفاده نمی شه.. قدیمی شده.

می نویسم مثلا؟

می گه: « مثلا کون.. دیگه. به معنی فحشه.»

می گم: « مقصودت کونه یا کونی؟»

- داری فحش می دی؟

- نه والله دارم حقیقتو می گم.

دستم از رو گاز ور می دارم تا تند نره.

می نویسم: « کون یکی از اعضای محترم بدن ماست که تا می توانیم باید ازش مراقبت کنیم مثل چشم و کونی فحشه نه کون. صورتمو می کشم کمی عقب که آگه مشتت اومد نخوره تو چشم و چارم.»

می گه: « شما چه نویسنده ای هستید که دیالکتیک کلمات را نمی فهمید. یعنی واقعا شما چشم و کون را به یک چشم نگاه می کنید؟»

می گم: « تمام کسونی که به کون خودشون نمی گن بامن نیا بو می دی به همه اعضای بدنشون با یه چشم نگاه می کنند.»

ای جان... چشمم می افته به معاشرت:

- «من نوشتم ولی فیس بوک حذف می کنه.»

چه بادب! اما من خری می خوام که سوارش بشم. نگاه می کنم تا هزاران فرسخ دور برم هیچ کی نیست.. سوارخودم می شم و راه می افتم. می چسبم دوباره به معاشرت.. می نویسه: «فیس بوک پیام ها رو می خوره. می ای تو یاهو..» چه جوری برم تو یاهو؟ اکانت؟ ندارم. یاهو مسنجر؟... ندارم... مثل بلبل سرگشته می پرم رو شاخه یاهو.. اکانت و یاهو مسنجر و همه چیز..

دیالکتیک هنوز داره می نویسه و من دارم اولین خیانت زندگی بیست ساله را هوا می کنم. دنیا هم مجازی و غیر مجازی نداره. من با یاهو و یاهو مسنجر تو پوز قیصر می زنم... حتما می رم تو یاهو. هر جا بگه می رم. یاهو که عددی نیست بیا. بیا تو یاهو.. ای جان... کارم داره. حتما می خواد ببرتم تو یاهو یه کاری.. یه کاری.. یه دفعه می مونم. نکنه برم تو یاهو کسی نیاد خواستگاریم..

ثانیه ای نمی گذره قیصریه خط تو هوا می کشه . حساب می اد دستم . وسواس اما ول کن نیست ... میون نویسنده و یه زن سرگردون چرخ و واچرخ می زنم. می خوام پا پس بکشم که باز یاد قیصر می افتم یاد آقای نویسنده یاد آقای شاعر ... یعنی تمام شاعرا فقط برای زنشون شعر می گن که این قدر شاعرند؟ یعنی تموم عمرشون فقط از یه زن حرف زدن؟ یه جفت چشم ... همون دست، همون پا ... ای خناق ..؟ خر خودتی آقای نویسنده خودتی آقای شاعر و گرنه چطور این همه سال من نتونستم یه داستان عاشقونه بنویسم؟ قیصر هم مثل شاخ شمشاد بیخ گوشم بود ... همون قیصری که شما می شناسین. بلند بالا خوش قیافه قمه به دست .. اما چه جوری دلبری کنم؟ مثل یه قللک دلمو می تکنم بلکه چیزی ازش بریزه بیرون ... قولی، قراری .. عشوه ای ... نه، صدای جلینگ جلینگی نمی آد ..... یادم نمی آد آخرین بار کی بوده که دلبری کردم ... شاید همون شبی که تو سالن سینما نشسته بودم و تا قیصر دست به آدم کشی نزنه دستشو گرفتم و آوردم خونه ... بیست سال گذشته . همه چی از یادم رفته و گرنه من یه دلبر مادرزاد بودم. ای داد پس قیصر قیصریه رو به آتش کشیده ...

صفحه یاهو مسنجر بالا می آد . علی الله نقطه؛ سرخط ... از نو؛ همه چی از نو. شایدم یادم بیاد .. راه می افتم فقط باید اول خودمو یه کمی بگیرم بعدش اگه سوراخ سنبه ای پیدا شد ....

- خب حالا بگو ببینم کی هستی و چه می خوای بگی؟

دل بی صاحبم بدجوری می زنه. نکنه یه وقتی بخواد ببینه من توانخابات به کی رأی می دم یا قیصر درباره خاتمی چه فکر می کنه؟ نکنه از جنبش منبش حرف بزنه. می خوابونم تو گوشش اگر .... می نویسد :

- در مورد زندگی من خیلی چیز خاصی وجود ندارد.

شکر ..... نفس عمیق: «از آشنایی باشما که در زندگی اتان هیچ چیز خاصی وجود ندارد خوشبختم!»

می نویسد: «منم از آشنایی با شما که زندگی عجیب و غریبی دارید خوشبختم.»

از این که هر دو به خوشبختی کامل رسیده ام کیف می کنم و دستم میم معاشرت را می کشه جلو:

- حالا چرا می خواستی بامن معاشرت کنی؟

- می خواستم چند وبلاگ را به شما معرفی کنم.

آخیش اینم همون سوراخ سنبه ای که می خواستم. می نویسم: وبلاگ سکسی که نیست.

کمی سکوت و بعد:

- من قصد اغفال شما را ندارم .

دستم می نویسه: «نگو تورا خدا!»

می نویسد: «شما خیلی بامزه اید.»

مگه چند دفعه منو چشیدی ؟

باجون کند ن جلو ی دستم رو می گیرم که اینو نفرسته.

حالا افتاده رو دور و داره از شوپنهاور حرف می زنه. لینک سه تا وبلاگ فلسفی می آد رو مسنجر.

بهش می گم من همین دیروز با شوپنهاور نهار خوردم دیگه حال و حوصله وبلاگ فلسفی ندارم. یکی از جملات قصار شوپنهاور می نویسه..

یه جمله هم از خودش: «شما درحین این که بامزه اید روح شلوغی دارید. باید روحتان را تکه تکه کنید تا معنای درد و رنج را بفهمید؟»

دستم می نویسه: «روح این خیلی وقته جر خورده ..»

پشتک وارو می زنم پشت کامپیوتر و فکر می کنم که اگه آقای شاعر یا نویسنده بود و می خواست تله بزاره این جا چه می کرد؟ یکی از این آقایون که تو این کارا خیلی زبله می آد که ارشادم کنه. گوش نمی دم.

دستم می نویسه:

«یعنی این حرفارو نمی شد تو فیس بوک زد؟»

می گوید: « این جا خلوت تراست.»

دستم داره مست می شه: «جای خلوت را آدما برای یه چیز دیگه می خوان.»

نخیر باید جلوی دستمو بگیرم .. تا می آم از رو کیبورد جمعشون کنم، از عصبانیت سرخ می شن و می لرزن. حالاس که یکی ش بلند بشه و بکوبه تو صورتتم ... شترق چپ و راست راست و چپ باید عصبانی بشم یا نه ؟ یادم می افته که همیشه همین جوری بودم. همیشه گفتم باید عصبانی بشم یا نه؟ صورتمو می مالونم و به خودم می گم ... بابا خودیه سخت بگیر... می زارم بزنه این قده بزنه که خسته بشه و داد بزنه کنارگوشم :

«بلاخره می خوای یا نه؟»

یه شکلک هم برام می فرسته.

می خوام خیلی هم می خوام. حرف نمی زنم. ازدست خودم عصبانیم.

دستم با خیال آسوده می ره رو کیبورد.

شوپنهاور نوشته: «من اصولا از اجتماع بیزارم... شما هم اگر می خوای خوب بنویسی باید درتاریکی مطلق بنویسی.»

نخیر از این یکی چیزی در نمی آد .

همین جوری که می زارم شوپنهاور حرفاشو بنویسه صفحه یاهو مسنجر رو می برم رو مانیتور اول و رو مانیتور دوم می رم رو فیس بوک و پیغام ها. چراغ چت را هم روشن نگه می دارم که هرکس دلش خواست بباد.. آغوش باز... فکر می کنم اولین لبی که غنچه بشه بیاد جلو گازش می گیرم. نگاه می کنم... هیچ لب ولوچه ای رو صفحه نیست. دیالکتیک رفته... آها حالا یکی می آد بالا.

- من از بیرجند همیشه مبهوت باشما حرف می زنم .

عجبا! من که مشنگ نمی خوام من کسی می خوام که بشنگه.

ولش نمی کنم شاید یه چیزی از توش در بیاد. می نویسم: « نوایی نوایی نوایی..»

می گه: « می خوای براتون بخونم؟ » . می گم: « صدات خوبه؟ ». می گه: « عالی همیشه می خونم. » . می گم: « بخون .. » .

تا اون بخونه. می رم تو نخ مشنگی و می شنگی.

آدم هایی که می شنکن می تونن مشنگ باشند ولی مشنگا نمی شنکن... شنکن؟

اینو می فرستم برای شوپنهاور. می نویسه:

«چی فرمودین؟»

یه نفر از شیراز می آد بالا. از وقتی شعر به نام نامی شیراز را نوشتم جوونای شیراز بفهمی نفهمی دنبالم افتادن .

می نویسد: « بانوی من یه بارونی می آد که نگوا!»

کیف می کنم .

می گم: «می خوای یه کاری برای بانوی خودت بکنی؟»

می گه: « جون بخواه.»

می گم: «اون که جون می گیره، عزرائیله. فقط برو وایسا تو بارون تا موهات خیس بشه جوری که من حس کنم موهام داره خیس می شه.»

می گه: « به روی نازنیت قسم این قده مستم که نمی توونم از سر جا بلند شم.»

یکی دیگه می آد بالا بازم از شیراز.

می گم: « انگاری اون جا بارون می آد.»

می گه: « از کجا فهمیدی؟ یه شکلک هم می فرسته.»

می گم: « صداشو شنیدم .»

می ره تو خرابات: «توهر یک میلیارد نفر یکی هم مثل تو پیدانمی شه.»

- عزیزک این به خاطر وجود توئه نه من .

می گه: « صفا»

می گم: « وفا»

می گه: « نباشه جفا»

می گم: « بوی بارون با تو اومد.»

می نویسه: « نوکرتم ... بیخود نیست که نوزده ساله عکستو نگه داشتیم .»

چی؟ با منه؟ باخود من؟ نکنه خیال می کنه این جا صفحه خانم گوگوشه!

می نویسم: «من منیرو هستم ها!»

می گه: «می دونم دورت بگردم آنفده مست نیستم که ..»

برق سه فاز! خودشه. خود خودشه ....

می نویسم: « کاش می توونستم الان برم زیر بارون و ایسم تا موهام خیس خیس بشه.»

می گه: «فرض ... فرضو ازمن و تو نگرفتن. منیروی وحشی من! .. ما می توونیم دنیا روهرجوری که بخوای فرض کنیم . من الان می رم زیر بارون این قده و ایسم که موهای تو خیس بشه.»

ای جان ... ای جان ... دارم قد می کشم. قیصر بیاد می توونم چونون بزنم تو پوزش که ده بار دور خودش بچرخه اما ترمز ... منیرو خانم گل ترمز .. آروم برو. کاری نکن مٹ قیصر بشه. قیصرکه این قده بادش کردی که دیگه جایی برای خودت نموند .. نفس عمیقی می کشم. خودمو جمع و جور می کنم و نمی دونم چرا صدامو صاف می کنم ...

می گم: « برو ولی سرما نخوری ... اینجا دارو گروونه منم بیمه درمانی ندارم.»

می گه: « من خرابتم» و غیبت می زنه .. چی شد؟ این کلمات کجا گم شده بودند؟ ازکجا می دونس که من وحشی ام .. نگاه می کنم به کامپیوتر کم مونده بغلش کنم ... چرا فرستادمش زیر بارون؟ چرا نگذاشتی حرفشو بزنه؟ صداش می زنه ولی می دونم که شرشر بارون نمی زاره صدام بهش برسه ... باید صبرکنم ...

فوری اسم نوایی و شیرازی رو علامت می زنه ... دوست نزدیک .. بلند می شم در رو از داخل می بندم که اگه قیصر اومد بتونم کامپیوترو خاموش کنم و خودمو به خواب بزنم .

مست قلندر هنوز داره می نویسه و کلماتش تلو تلو می خورند..

می گم: « برو وقتی که سرحالی بیا.»

می گه: « سر حال سرحالم فقط حال ندارم.»

شوپنهاور هنوز داره فک می زنه.

می گه: « تو باید تو تاریکی مطلق بنویسی تا نوشته هات ارزشمند بشن.»

دستم می نویسه: «آخه نفله من همین حالا از تو قبرستون دارم برات می نویسم نمی شه مثل همه  
آدما از یه چیزی حرف بزنی که دیگران بفهمند؟» نمی فرستم. فقط می خونم .

- تو باید از شهرت و اعتبارت دست بکشی . روحت را باید تکه تکه کنی ...

دیگه نمی توونم جلوی دستمو بگیرم می ره رو کیبورد :

«برای این کار باید لنگ و پاچه هوا کنم ...»

شوپنهاور ساکت می شه. دستم می نویسه :

«سکوت سرشار از ناگفته هاست. یادش می آرم که فیلسوفای ما از ادبیات چیزی نمی فهمن. فوئش  
بتونن بسطش بدن یا منقبضش کنند.» چیزی نمی فرستیم .من و دستهام گاهی باهم توافق کامل داریم .  
مثل حالا. می زاریم شوپنهاور همین جور که بلیک بلیک مژه می زنه، بنویسه .

صدای در می آد. قیصره! چه عجب صدام نمی زنه. فوری ضبط صوت را قایم می کنم و می نویسم  
شما بنویسین...من سیگاری دودمی کنم و برمی گردم .می پرم پائین قیصر می گه: « دوستت دنبال  
یه ضبط صوت می گشت.» می گم: « چی؟» می گه: « یه ضبط صوت کوچک که تو کیفش بوده.»  
می گم: « حتما تو تاکسی جا گذاشته.» می گه: « منم گفتم.» قیصرتو فکره اخماش می گه، این پا و  
اون پا می کنه ..

- آجی

- بگو وووو

قیصر پشت گردنش را می خارونه:

- آجی دست ما رو بگیر یه کلاس برای ما جورکن.

می خوام بگم من دست نمی گیرم مچ می گیرم اما زبونم یه جور دیگه می چرخه:

- چشم بزار برم سرچ کنم .

می پرم بالا.





رو میل و صحنه آخر قیصر و تو کافه نگاه کنم تا این قدر نوایی نوایی نخورده. دلم می خواد بگم معاشرت ، معاشرت بد جوری عاشقتم با این که خیلی خری. با این که می خوام بکشمتم وقتی از شوپنهاور حرف می زنی وقتی می گی دست از نوشتن بردار. دلم می خواد برای یه دفعه هم که شده صدای قدم های قیصر و نشنوم. با صدای قدم های شوپنهاور بیدار بشم و باهات راه برم تو کوچه باغ ها اما شوپنهاور که شیرازی نبود، بود؟ کلک می زنی معاشرت؟ کلک، کلک؟

کارت بکش دختر ... چی گفت؟ دختر؟ کارت می کشم نه یکی ده تا .. جون می دم جون می سونم ... از تو یاهو مسنجرم می پرم بیرون .. یه بار دیگه نمی گی دختر ... یه بار دیگه .. شاید همه رو واسه من می خره؟ مگه خره؟ چشم قیصر برق می زنه .. تو هم انگاری خوشحالی نه؟ می گم چه گفتی اون اون کلمه .. یادش نیست می فهمم که این همه سال آجی تو زندگیم ریده ... دوباره می رم تو یاهو مسنجر. نکنه شوپنهاور رفته باشه ... عاشق بیرجندی گلوش گرفته عاشق زیر بارونم در و دیوار اتاقتش رو نشونم می ده ... پر عکس. عکس های خودم ... باحجاب بی حجاب ...

تخت ده روز دیگه می رسه. اخم قیصر تو هم می گم یه عمری من صبر کردم ده روز هم تو. می گه نوکرتم.. تلفنم می زنگه ... ماری پشت خط. دل تنگه. به همین زودی؟ بهش خوش گذشته. چه خوب. می خواد منو هرچه زودتر ببینه - تودلم می گم من یا قیصر؟ گوش قیصر تیز شده. سلام مارم برسون .. می گم مارلی تو بار یا تو کافی شاپ... قیصر باهوشه. می گه مگه: "خونه و زندگی نداری؟ مگه قیصر مرده؟ مگه ما امریکایی هستیم ...؟" درسته. مارلی می گه اندی هم می آدی. قیصرم باید باشه. مارلی می گه یه مسئله هست که باید باهاتون درمیان بزاریم ... می گم درباره نعره مستون که نیست؟

تا فردا بشه و مارلی و اندی بیان، قیصر قیصری رو می زاره در کوزه و می افته به جون خونه. منم جامو پهن می کنم تو اینترنت. درست کنار یاهو مسنجر و فیس بوک... بهانه: "دنبال کلاس زبان می گم برات." قیصر می گه به کارت برس دختر. بعد پشت گوششو می خارونه :

"تو یه کاره ای بودی انگار ... راستی چه کاره بودی؟"

چکاره بودم؟ آها من کار و بارمو عوض کردم قیصر، مجاور شدم. مجاور یاهو مسنجر ... وجدان می آد که عذابم بده می زنه تو پوزش. عاشق بیرجندی می خونه: "هرکسی کار خودش بار خودش ... عاشق زیر بارونم پاک حواسمو برده ... "سی و پنج سالمه ... از پانزده سالگی دچار شدم عزیزک ... " این کلمه رو از من یاد گرفته من از یکی دیگه. منیروی وحشی تو چه طور قدر خودتو نمی دونستی؟ کی عاشق پونزده ساله داشته؟ لیدی گاگا می گه: "دروغه دروغه ... می گم: "برو گمشو زنکه اجنبی خانم گوگوش می خورونه .. توی اون کوچه پشتی ... می گم: "خانم گوگوش غصه نخور بلاخره باید می فهمیدی که یکی بالاتر از خودت هست .. خانم گوگوش و لیدی گاگا می رن رو هوا. موندم که چرا نگفتی، نگفتی این همه سال؟

تا اوادم بجنبم دیدم قیصر کنارته .

- آه جانسوزم می ره تو یاهو مسنجر و عاشق زیر بارونم می گه انگاری طوفان شد و وایمسه روبروی پنجره تا عکسا یکی یکی از در و دیوار نیفتن .. می نویسم: "آدمای دیرمی فهمن که از هستی ساقط شدن ... دستم نمی فرسته. می گه: "حیا!". می گم: "چرا؟". می گه: "نزن به صحرای کربلا." می گم: "به چشم".

شوینهاور می آد جلو. عاشق زیر بارونم عکس های رو در و دیوار رو نشونم می ده و می گه: "من از کلیات تو عکس دارم نه از جزئیات". دستم می نویسه: "جزئیات یعنی چه؟" اما من نمی رم تو جزئیات .. نمی زارم بفرسته. پیغام بعدی می آد بالا.

"احیانا یه عکسی از خودت برام می فرستی از مچ دست ...؟". حالا چه کنم؟ یه نگاه به مچ دستم یادم می ده که تقلیم بد چیزی نیست ... گوگوشو می گیرم ... می نویسم: "مچ دست یک نویسنده ...". جواب می آد: "دست نویسنده دیدن داره؟" می نویسم: "مچ دست هنرپیشه ...". می آد چه جورم می آد... مچ دست مری استریپ بدنیت ... می فرستم.

می گه: "حالا مچ پا ...؟" می رم رو برنامه های اسکار... ردیف پاها ... مچ و ساق و رون . مچ پای نیکول کیدمن حرف نداره .. می فرستم و می خونم.

همونی که این سال ها فکر می کردم ... سفت و تو پر....

قد می کشم. تو راه پیدا کردن مچ دست و پا یه پرونده باز می کنم: "اندام های زنانه ." و موقع برگشتن هر چه هست و نیست رو جمع می کنم بناگوش، ران، بازو، ساعد، گردن در همه حالات و... به خودم می گم آدم عاشق که حالیش نیست شاید یه چیز دیگه ای هم خواست. و یه دفعه دست می کشم به شونه هام به ساق پام به دستام ... ای وای ... این جوری رفتم تو اینترنت؟ نه ماتیکی نه ریملی نه لباس دک و درستی؟ چه ناخونی .. چه دستی .. لیست خرید می آد رو میز: اولیش لاک ماتیک پودر مودر هرچه که هست و نیست . اینترنت داره عروسم می کنه .. عروس خانم دوباره گوگوشو می گیره کلاس های شنا، وزنه برداری ... از فردا از فردا .. فردا ؛ فردا!!!!!! بلند می شم پائین خونه تکونی عیده انگاری. درو از داخل می بندم یه دفعه آگه قیصر بشه همون قیصر قدیم .. می نویسه: "دورت بگردم...". چند ساله هیچکی بهم نگفته دروت بگردم؟ چند ساله فقط دور یکی گشتم. این قده گشتم که سرگیجه و گه گیجه باهم گرفتم .. می نویسه : ما می تونیم تا ابد عاشق باشیم . آه می کشم آه .. می گه بازم انگاری طوفان؟ می گم آه منه عزیزک ... دور آهت بگردم من . می رم تو هوا می نویسم: چیز دیگه ای نمی خوای ... مثلا عکسی از یه جایی که .. ؟

دستم نمی فرسته.

می خونم: "قیصر که اون دور برا نیست؟" می گم: "خیالت تخت منم و تو." صدای نوایی نوایی عاشق بیرجندیم را می شنوم حسابی گرفته. می گم: "این شعر که می خوونی غم انگیزه." می گه: "سرودهای جبهه هم بلدم ." می گم: "برو استراحت". می گه: "دلنتگت می شم." می گم: "آگه نری دیلیتت می کنم ها! ..".

پوزخند شوینهاور که الهی دق بیاره حالیم می کنه که باید احتیاط کنم. می گم: " برای خودت می گم، آگه حنجرت پاره بشه خانواده ات می رند شکایت. تازه من یه عاشقه بدون حنجره نمی خوام ...". می گه: "من بی خانمانم. خانمانم تویی." فکرمی کنم داشتن یه عاشق مشنگم بد نیست.

می گم: "پس اقلا سیما بیبا بخون". اون وقت یه دستمال رنگی هم می دم دستش که وقتی می خوونه تکون تکونش بده .

شروع می کنه: "خال هندو منو کشت و خال هندو منو کشت .... شفتالو فروش سرکوچه منو کشت".

تابلو پوزخند شوینهاور جم نمی خوره .. یواش یواش دارم فکر می کنم چطوری پوزشو بزوم که نخنده اما شاید اون پوز منو زد از کجا معلوم این که دقه به دقه می رم نگاه می کنم که با جمله های بی مزه اش یه چیزی گفته یا نه خودش مزه یه چیزی می ده . نمی دونم چرا دیگه از هیچی نمی ترسم حتی از قیصرو با این سر نترسم

می ترسم سند بدم دست اطلاعات و امنیت کشور... به خودم می گم یه جوری برو که سند دست کسی ندی از این همه عاقلی کیف می کنم.. شوپنهاور می گه : انشتین ...

همین جوری که دارم با یاهو مسنجر ور می رم می رم روی کسونی که تقاضای دوستی دادند همه خوش تپیا ... از هر عکسی خوشم بیاد روش کلیک می کنم ... بعد می رم رو عاقل... همه عاقل... شوپنهاور می گه: "شما آدم ها رو می خواد تا موضوعه داستان هاتون باشند... یکی دیالکتیک باشه... یکی مارلی... یکی شوپنهاور باشه یکی بره زیره بارون وایسه... یکی بد اخلاق باشه یکی مرموز باشه... تو داستان هاتون مومیاییشون می کنید" .

می نویسم: "بی انصاف ... حقیقت یه چیز دیگه س. ح حقیقت می پیچه دور گردنم و می خواد خفه م کنه. داد می زنه تو این دک و دیار کسی نیست که ...

یکی می آد بالا می گه من هستم من با ازدهای درونم تورا ... می ترسم فوری دیلیتیش می کنم .

دیالکتیک می آد بالا می گه: "کون لق به انگلیسی چه می شه؟" می گم: "توهنوز تونخ کونی که بارون بزنه؟" می گه: "نه اینو جدی می گم اگه بخوام برای یکی بگم کون ... " می گم: "کار سختی نیست اول نشونش بده بعد بجنونش".

می گه: "این که پانتومیمه ... " بی خیال دیالکتیک می رم تو گوگل. کارت اعتباری ... اولین دفعه است برای خودم می کشم .. آخرین مدل لباس ها، کیف ها، کرم ها و ماتیک ها بزن برو جلو .. صدای پای قیصر. یاهو مسنجر خاموش. وایمیسه تو چهارچوب در: "نشیدی صدامو بیا یه لقمه بزن ..."

می زنه و قیصر هی می روفه و می سابه هی می خره و می زاره هی می پزه ... تا وقتی مارلی و اندی می آن

..

ماچ و بوسه و بغل و قیصر معرکه گیر. اندی ر وکه می بینه ، تاهیچ کی هیچی نفهمه دستی به پشتش دستی به شونه ش... خوش اومدین. دوتا بطری شراب می رن قاطی ویسکی ها، دکاها و شراب ها ... مارلی می گه چه خونه ای؟ چه باری. قیصر می گه: "صفا" و زل می زنه به اندی. مارلی می گه: "چه گفت؟" ساقی می شه قیصر. اندی می گه حالا نه ... مارلی می ره بالا و گونه هاش و خنده ها ش... قیصر سنگ تموم می زاره و نمی زاره هیچ گیلای خالی بمونه.. می ریزه تو جام اندی که نمی دونه از این همه صفا کجا خودشو گم و گور کنه ... مارلی می گه بخور اندی ... قیصر می گه: "سلامتی ... " مارلی می گه: "سالوت ... " اندی می گه: "پس کی حرفمونو بزنینم". مست می شیم ... قیصر می گه: "چی می گه؟ ... " می شم مترجم ... قیصر می گه: "مستی و راستی" و می ره رو دور " ما ایرونی ها .."

خودش می ریزه تو خندق بلا و می ریزه دوباره برای اندی :

"شب می خوریم تا بیخس صبح هم صبوحی. " مارلی می گه: "صبوحی ؟" اندی می گه: "همیشه مستید ؟"

" اگه پا بده . "

اندی می گه: "همین . "

مارلی می گه: "ولش کن اندی به یه ورش."

جام پر می شه می ریزه رو پیشخون... تا نخوری دست نمی کشم .. قیصر دیگه حالیش نیست.

مزه لوطی خاکه اما تا دلت بخواد مزه داریم .... نگاه می کنه به مارلی و می ریزه برای اندی ... می خوام بگم :  
"قیصر، قیصر می خوای اندی رو مست کنی که .."

اندی می گه: "اما اگر."

مارلی می گه: "خب بگو."

و اندی می گه و می گه و می گه .. و من نمی گم و نمی گم و نمی گم.. قیصر می گه: "چی زر می زنه ...".  
چه جور می بگم چه جور می بگم که قیصر نپره هوا نزنه کافه رو، خونه رو، و اندی و مندی رو یکی کنه؟ می  
گم: "مارلی من چه جور می بگم؟" مارلی حالیش نیست. زیر لب داره آواز می خونه بعد دست قیصر رو می  
گیره می خنده و اندی هم می خنده قیصر تا بناگوش سرخ ... هر چی باشه مرده ...

می گه: "چه می کن اینا بگو دیگه دختر...". دختر می خوره تو گوشم تو صورتم تو کله م .. خط و خراش نه  
چیز دیگه ...

اندی می گه: "چرا نمی گی؟" می گم: "اگه عصبانی بشه چی؟" اندی می گه: "چرا؟.. شوپنهاور چرخ می زنه  
تو کله م: "این اتفاقه می افتد." مارلی می گه: "یه جور می بگو...." و قیصر زور که بگو و اندی که بگو و  
مارلی که بگو و من که می گم ...

- انگاری دیشب بین تو و مارلی ...

بور می شه قیصر دستشو از تو دست مارلی در می آره. صدش داره قیصری می شه:

- چی ؟

خودمو آروم می کنم آروم و آروم: "مارلی وقتی از این جا می ره درد داشته".

به رو خودش نمی آره.

می گه: "خب ما چه کنیم؟"

می گم... بعدش به اندی می گه که من مست بودم قیصر هم مست بوده و حالا من درد دارم و اندی اونو می بره  
پیش دکتر زنان و دکتر زنان می گه: "که بهش تجاوز شده ..."

مارلی می گه: "نه، نه عشق بازی". اندی می گه: "اتفاق می افتد"

وای !!!!!!!!!!!!! قیصر قیصره هر کجا که باشه... بلند می شه... پاشنه کفششو می کشه بالا .. داد می زنه... هوار  
می کشه:

- فرمون .... کجایی که دادشتو.

می خوام دم دهنشو بگیرم نمی تونم. مارلی می آد کمک. اندی از ترس رفته گوشه آشپزخونه و قیصر داد می  
کشه:

- مورچه زیر سنگ هم می دونه قیصر کییییییییییه ؟

اندی می گه: "بهش بگو که این اتفاق برای همه آدم های مست ...".

می گم. قیصر می پره برای چاقو داد می زنه :

- شل و شولتون می کنم ....

وایمسم جلوش.

مارلی هم کروکر می خنده هم قیصر و گرفته.

از خنده مارلی جرأت اندی زیاد می شه می آد کمی جلوتر.

می گه: "دوست، ما دوستیم".

قیصر داد می زنه: "من فرند فرمساق نمی خوام".

- حالا که این طوره زن منم باید معاینه بشه. تو با زنم چه کردی زنم... ناموسم... می کشمت.

مارلی دستشو تگون می ده می گه: "درست درسته قیصر منیرو هم باید". اندی می گه: "باشه باشه".

قیصر داد می زنه: "همین حالا با آمبولاس".

زده به سیم آخر.

می گم: "قیصر این جا که اون جا نیست باید وقت بگیریم".


داد می زنه: "این جارو اون جاش می کنم....".

اندی می لرزه: "باشه، باشه مارلی یه دوست داره".

قیصر می گه: "همین حالا". مارلی، تلفن. درست شد. همین حالا. کی برونه ؟ قیصر مست و دیونه. مارلی مست و مشنگ. من و اندی می شینیم جلو. شوپنهاور می آد می شینه رو صورت اندی ... می گم: "شوپنهاور! شوپنهاور! من که تو یاهو مسنجر نیستم...". پوزخند می زنه .

می رسیم بیمارستان. یک راست رو تخت دوشاخه پا هوا... مارلی بامن. معاینه. دکتر حتما وسط پام عقرب دیده .. می کنشه عقب :

"شما باکره هستین؟"

با این کلمه مادرم مادر بزرگم و تمام زنایی که می شناسم ریز و درشت می آن تو ذهنم می ایستن به صف تا کِل بزنین. بابامم می آد. می گم: "تومردی تو برای چه اومدی؟" می گه: "این جا امریکاس، مرد و زن نداره". کِل شروع می شه خیلی آروم اول خیلی آروم .... کل. 

دکتر می گه: "پانیک اتک...". دستشو می بره رو زنگ فوریات پزشکی. مارلی می گه: "نه .. صبر کن دکتر". خودش توضیح می ده... دکتر بریده.. مارلی می گه: "صداهای اینا معنی داره" و من می گم: "درسته ...." و فکر می کنم نعره یا زهره باید بگم. این جوریه که می دم دمش از بکارت، از دستمال، از شب اول قبر، از نکیر و منکر از همه چی. رنگ دکتر پریده قیصر درو واز می کنه صدای کِلو شنیده... یه خط با چاقو

می کشته تو هوا: "رو سفیدم کردی دختر..." یه ماچ رو پیشونیم. کیف می کنم از کارش مردونگیش بی حرفه دکتر. مارلی و اندی مبهوت قیصرحالا آرومتره مارلی می گه: "خوو...خوبین...". می گم: "خیلی...". دکتر می گه: "یه مسکن؟" می گم: "ابداً".

دوباره خونه. اندی می رونه. مارلی می گه: "چرا ناراحت شدی قیصر اتفاقه می افته".

می گم: "ابروش".

می گه: "ابرو چیه؟".

شوینهاورمی شینییه رو صورت اندی.

"انسان محدودیتی درقبال محدود شدن نداره".

می خوام بزنم خفه ش کنم خفه ش کنم دهنشو ببندم. بشنیم کنارش سرمو بزارم رو شونش و بگم تو یا هو مسنجر باشی یا نباشی عاشقتم... اندی می گه: "کارسختی بود خسته شدی". آروم بخواب و فرمونو جوری می گیره که من سرمو بزارم رو شونه ش یه دفه به خودم می آم یه نگاهی به آینه قیصر تو فکره... می ترسم. نکنه کاری کنه... برای قیصرزن خودش و زن مردم نداره... قیصرتو این کارا حرف نداره.

می رسیم خونه. قیصر می پره دنبال راه پله. مارلی می گه: "چه می خواد؟". می گم راه پله.. می گم: "کمک... می خواد خودشو بکشه...". قیصرداد می زنه: "این چه گورستونیه که راه پله نداره؟". می آد تو سالون شروع می کنه سرشو می کوبه به دیوار. من و اندی و مارلی زور می زنیم که نگهش داریم... ترجمه می کنم حرفاشو... نامرد قرمساق می کشمت... زنای مردمو راست می کنی!!!!

..شوینهاور رو صورت اندی...اتفاقه می افته...

مستی از سرهمه پریده. افتادیم رو دست و پای قیصرکه خودشو نکشه...

مارلی می گه: "چرا خودشو می زنه؟"

می گم: "آبرو، آبروش رفته".

می گه: "ابرو چیه؟".

می گم: "مارلی اینو آروم کنی همه رو برات تعریف می کنم یکی دو تا که نیست آبرو، غیرت، شرف... ناموس...بگیربرو جلو...". مارلی دست می کنه تو کیفش یه سوزن و سرنگ می زنه به قیصر... یه کمی بعد همه چی آروم...قیصره که گریه می کنه.

- شده باخودت غریبه بشی...صدای خودتو بشنوی بگی این کیه که حرف می زنه؟

اندی می گه: "شیزوفرنی". مارلی می گه: "یه روانپزشک خوب که بتونه کودکی...".

می گم: "کون لق کودکی باید فیلمو ببینین فیلم قیصرو".

می گه: "توهم تو فیلمی؟".

می گم: "نقل من و او نیست یه ملتی تو فیلمه".

شوینهاورمی گه: "تویه زن معمولی هستی خیلی معمولی".  
اندی می گه: "طبق قانون ما دوستیم نمی تونیم".  
مارلی می گه: "قانون به یه ورش. من روانپزشکش می شم".  
بعد دستم منو می گیره. می گه: "بیست سال؟ بیست سال کنار هم؟".  
می گم: "حرف نزن مارلی اول بزار فیلمو ببینیم".